

شمر زمانه ات را بشناس

– والله ما مسئولیم

– باید کاری کرد

– سلام برادر

– چشم هایش

– جای زهرا مثل زهرا

انجمن اسلامی

- ۲..... سخن سردبیر
- ۳..... والله ما مسئولیم
- ۴..... یاران آفتاب
- ۶..... باید کاری کرد
- ۷..... سلام برادر
- ۸..... لطیف تر از برگ گل
- ۱۰..... جای زهرا مثل زهرا
- ۱۲..... عاشقی
- ۱۳..... بانو
- ۱۴..... روضه ی بدعت
- ۱۵..... پای پیاده
- ۱۶..... عقیده ی بنی هاشم
- ۱۷..... چشم هایش
- ۱۸..... معرفی کتاب
- ۱۹..... معرفی صفحات مجازی
- ۲۰..... دانشجوی کدبانو



گاهنامه دانشجویی انجمن اسلامی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (شماره ۵۸)

صاحب امتیاز:

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه الزهراء (س)

مدیرمسئول:

زینب رستگار پناه

سردبیر:

مرضیه انبری

هیات تحریریه:

فاطمه شاملو، فاطمه علی زاد نیا، ریحانه شیرازی

، پریا سبز محمدی ، فریده جهانگیری ، پریسا

تیموری ، فاطمه صانعیان ، مژگان صلابی ، زینب

رستگار پناه ، مرضیه انبری

ویراستار:

پریا سبز محمدی

طراح و صفحه آرا:

زینب رستگار پناه

باتشکر از سرکارخانم وزیر که درانتشار این شماره

مراهمراهی کردند.

الحجین

سخن سردیر

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام خدمت مخاطبان عزیز، شماره بیست و پنجم گاهنامه «روزنه» به عزای قلب تپنده تشیع اختصاص دارد.

آمده ایم تا از روزگاری بگوییم که انقلابیگری فراموش شده بود. مسلمین به سجاده هایشان بسنده کرده بودند؛ امثال محمد بن حنفیه، ابن جعفر و ابن عباس گرد حسین بن علی (ع) خیر خواهی می کردند. ابن جعفر که بعدها فرزندانش جزء شهدای کربلا بودند، به امام گفت: «از مکه خارج نشو. من از کاری که تو آهنگ انجام آن را کرده ای، نگران هستم. ترس دارم خود و خاندانت را به هلاکت بسپاری.» آنان حسین بن علی (ع) را چگونه میدیدند؟

چه چیزی برای حسین (ع) و خاندانش زیباتر از شهادت بود؟

ریش سفیدان بنی هاشم هنوز معنای امامت را درک نکرده بودند؛ به همین سبب رأی خود را بر فرمان امام مقدم می دانستند. در نهایت نیز توفیق جهاد در رکاب حسین (ع) نصیب آنها نشد؛ چراکه هزینه سازش را بر هزینه مقاومت ترجیح دادند. اگر بگوییم این عدم توفیق به خاطر درهم و دینارهای نجومی بود که از جانب معاویه وارد خانه امثال ابن جعفر شد، گزاف نگفته ایم. آن مصلحت اندیشی ها برایشان نصرت نشد؛ همانگونه که اباعبدالله (ع) فرمود: «هر کس به من بیوندد، شهید خواهد شد و هر کس به من ملحق نشود، به فتح و پیروزی نخواهد رسید.» آنها شهد شهادت را از دست دادند و دیری نپایید که مرگ ایشان را در بر گرفت. چه بسیار بودند عابدین و زاهدین مثل عبدالله بن عمر که فراموش کردند اسلام یعنی انقلابیگری نه کنج عزلت نشستن. آنها روحیه انقلابی نداشتند و علی رغم ارادت به اهل بیت محروم از رکاب حسین (ع) شدند.

گناه حسین (ع) یک چیز بیشتر نبود او فرزند خلف قتال العرب بود. آنگاه که عمر بن سعد در بین لشکریان بانگ برآورد: «این پسر کشنده عرب است، بخدا روح پدرش علی در کالبد اوست.» همین جمله کینه هایی که از غدیر و حکومت عدل علی (ع) در دل های یزیدیان بود را زنده کرد. آری حسین پسر کشنده عرب بود، همانی که در حکومت کوتاه مدت خود به جای غارت ایران و روم و فراهم آوردن کنیزان زیبارو، شمشیر خود را بر زن های برتر عربی کشیده بود و نهایتاً دشمنی «نجومی بگیران بیت المال» را برای خود به ارمان آورد؛ تا جایی که امثال حنف بن قیس که زمانی در جنگ صفین در رکابش پیکار کرده بودند، بگویند: «ما فرزندان ابالحسن را آزموده ایم؛ در نزد اینها از توانایی حکومت کردن، جمع آوری مال و ثروت و حيله و مکر در جنگ خبری نیست.» آری کسانی که حسین بن علی (ع) را نه برای امامت بلکه جهت حکومت دعوت کرده بودند و میخواستند از این طریق بر مناصب حکومتی تکیه زنند، فراموش کرده بودند که او فرزند عدالت است؛ او می آید و مالی را که به حرام جمع آوری کرده اند، باز پس میگیرد؛ حتی اگر آن را مهریه زنانشان قرار داده باشند. حسین (ع) را کشتند چرا که یادگار آتش دست عقیل بود. آنان که سکه های نجومی شبه هدار از بیت المال معاویه گرفتند، حسین (ع) را تنها گذاشتند. قاضی شریح که علی بن ابی طالب (ع) خوی اشرافیگری وی را مذمت کرده بود، حکم قتل حسین (ع) را داد و نهایتاً آنان که شکمهای شان از حرام پر شده بود و همنشین نصرانیان شام و آل یهود شده بودند، حسین (ع) را در گودی قتلگاه ذبح کردند.

سرمای گور همه را در بر گرفت؛ ولی نهضت حسینی باقی ماند. اکنون بعد از ۱۴۰۰ سال دوباره ذریه ای از حسین (ع) قیام کرد. بارقه ای از نور حضرت حجت (عج) در وجود وی بود که شرق و غرب عالم را در بر گرفت. یزیدیان زمان هنوز حیران کار آن سید اهل جماران مانده اند: همچون سینه زن مکتب حسین (ع) که فریاد می زد «هیاهات من الذله» و قسم جلاله میخورد که ولله اسلام تمامش سیاست است. آل یهود و رفقای نصرانی و یزیدیان زمان این بار نیز راهی جز حرامخور کردن ریش سفیدان این نهضت ندارند. زهر وجود خواص بی بصیرت روزی بر فرق علی (ع)، روزی بر جگر حسن (ع)، روزی بر سینه حسین (ع) و روزی بر پیکره انقلاب پیروان مکتب حسین (ع) مینشیند.

مرضیه انبری

شهید مطهری در عاشورای سال ۱۳۴۸ هجری شمسی در حسینیه ارشاد به سخنرانی درباره فلسطین پرداختند:
تاریخچه فلسطین چیست؟

شهید مطهری میفرمایند: قضیه فلسطین مربوط به دولتی از دولتهای اسلامی هم نیست؛ مربوط به یک ملت است، ملتی که او را به زور از خانه‌اش بیرون کرده‌اند. مدعی هستند که در سه هزار سال پیش دو نفر از ما (داوود و سلیمان) برای مدت موقتی در آنجا سلطنت کرده‌اند. تاریخ را بخوانید؛ در تمام این مدت دو سه هزار ساله، کی بوده‌است که سرزمین فلسطین به یهود تعلق داشته باشد؟ کی بوده است که بیشتر سرزمین فلسطین مال ملت یهود باشد؟ زمانی که جنگ جهانی اول به وقوع پیوست، اعراب سادهلوح که از حکومت عثمانی به ستوه آمده بودند تحریک متفقین را پذیرفتند. از داخل، علیه حکومت عثمانی جنگیدند به وعده اینکه به خود آنها در مقابل عثمانیها استقلال بدهند. انگلیسها به اینها قول قطعی دادند که ما به شما استقلال می‌دهیم به شرط اینکه به نفع ما با عثمانیها بجنگید. این بیچاره‌ها جنگیدند. در خلالی که این بدبختهای نادان ناآگاه داشتند با دولت تاحدود یاسلامی خودشان می‌جنگیدند. انگلستان قول و قرار خودش را با حزب صهیونیسم - که تازه تشکیل شده بود - محکم کرد که فلسطین را به شما می‌دهیم در قلب کشورهای اسلامی. جامعه ملل به وجود می‌آید (عدالت را ببینید!) و تصویب می‌کند که در دنیا ملت‌هایی هستند (مخصوصاً ملت‌هایی که از عثمانی جدا شده‌اند) که چون رشد ندارند، ما باید برایشان سرپرست معین کنیم تا اینها را اداره کنند. در واقع می‌خواستند ارثیه عثمانیها را تقسیم کنند. قسمتی از آن را دادند به فرانسه، قسمتی را دادند به انگلستان و... از جمله جاهایی که انگلستان گرفت فلسطین بود. گفت من قیم و سرپرست شما هستم؛ رسماً شد کفیل. بعد به صهیونیستها وعده داد (وعده معروف بالفور) که من اینجا را به شما می‌سپارم.

یهودیان کیستند؟

بسیاری از یهودیها اصلاً از نسل اسرائیل نیستند؛ وجه مشترکشان فقط مذهب است و بس. حتی نژادشان هم خالص نمانده‌است. یهودیانی که در اطراف و اکناف دنیا زندگی می‌کردند، فقط به دلیل اینکه فرنگیها به اینها زجر داده‌اند و اینها دنبال نقطه‌های می‌گردند که آنجا جمع شوند و به دلیل اینکه مردم خیانت‌پیشه‌ای هستند و به دلیل اینکه کتاب مقدسشان به آنها اجازه داده که اگر به سرزمینی رفتید، رحم نباید در شما وجود داشته باشد و از هیچ وسیله‌ای برای پیشبرد هدفشان امتناع نکنید؛ بعد که انگلستان وسیله مهاجرتشان را فراهم کرد، به این سرزمین مهاجرت کردند و زمینها را خریدند در حالی که یهودی بومی در فلسطین بیش از پنجاه هزار نفر نیست که الان هم آن بیچاره‌ها در بدبختی فوق العاده‌های زندگی می‌کنند؛ یعنی یهودیان اروپایی و آمریکایی که آمدند، از جمله بدبختی‌هایی که به وجود آوردند این است که سربار یهودیان اصیلی هستند که حق دارند در آنجا زندگی کنند.

وظیفه مسلمانان از نگاه شهید چیست؟

والله و بالله ما در برابر این قضیه مسئولیم. والله قضیه‌ای که دل پیغمبر اکرم را امروز خون کرده است، این قضیه است. داستانی که دل حسین بن علی را خون کرده، این قضیه است؛ اگر حسین بن علی بود، می‌گفت: اگر می‌خواهی برای من عزاداری کنی، برای من سینه و زنجیر بزنی، شعار امروز تو باید فلسطین باشد. شمر امروز موشهدایان است. شمر هزار و سیصد سال پیش مُرد، شمر امروز را بشناس. امروز باید در و دیوار این شهر با شعار فلسطین تکان بخورد. آیا ما وظیفه نداریم که کمک مالی به آنها بکنیم؟ آیا اینها مسلمان نیستند، عزیزان ندارند؟ آیا اینها برای حق مشروع بشری قیام نمی‌کنند؟

میگویند مسلمانجماعت غیرت ندارد، همبستگی و همدردی ندارد. می‌گویند یهودی که برای پول می‌میرد، به یک چنین مسئله حساسی که می‌رسد روزی یک میلیون دلار به همکیشانش کمک می‌کند ولی هفتصد میلیون مسلمان دنیا، کوچکترین کمکی به همکیش خود نمی‌کنند!

والله ما مسئولیم.



نشدند و خود را به دست مصائب نسپردند. و در بحرانی ترین شرایط حافظ ارزش هایشان بودند. حمیدابن مسلم از راویان کربلا میگوید: «در غارت خیمه ها میدیدم زنان و دختران حسین در ندادن روپوش های خود سخت پافشاری میکردند و نمیگذاشتند به سادگی چادر و معجرشان را از سر برابند...»

جالب است بدانیم جامعه ی آن روز با توجه به دعوت اسلام و ارزش گذاری عظیم برای زنان همچنان زن را موجودی ضعیف و قابل ترحم مشاهده میکرد.

اما زنان حرم امام حسین این تفکرات را به یکباره درهم شکستند و با قاطعیت حضور مقتدر زن در عرصه ی اجتماعی را به نمایش گذاشتند. عصر عاشورا صحنه نمایش قدرت زنان بود. در جامعه ای که حتی مردانش از شرایط زمان ناآگاه بودند و جرأت بیان کوچکترین حقی را نداشتند حرم امام حسین علیه السلام با آگاهی از اوضاع سیاسی و اجتماعی به مقابله با افکار نادان زمانه پرداخت.

به راستی که وجود چنان عزت نفسی میل سرکشی انسان را مهار میسازد. هنگامی که یکی از تماشاچیان کوفه دلش به حال اسرا سوخت و مقداری طعام آورد کلثوم با اقتدار فرمود: «مازخانواده پیغمبر

گرچه برای شیعیان عاشورا روز حزن و ماتم زمین و آسمان است، اما برای شیعیان آگاه بر مکتب عاشورا این روز عمل است. روزی که هرآنچه در دین اسلام عنوان شده در صحنه ی عمل اجرا میشود. یکی از جریان های مؤثر در ماندگاری این نهضت، حضور قوی زنان بود که قلم بطلان بر کج اندیشی های جامعه ی آن روزگار درباره ی زنان کشیده شد.

در کربلا هرآنچه آرمان یک زن است دیده میشود؛ حق انتخاب، آزادی بیان و عقیده، آزادی عمل و حضور به معنای آنچه خود به آن تمایل دارند.

در کربلا زن و مقامش رنگ و بویی از ضعف و پژمردگی ندارد. او ناآگاه در صحنه حضور ندارد. بلکه میداند کجاست و چه میخواهد و به کجا میرود.

او موجودی ست که با تفکرات خویش در مقام یک شریک زندگی همسرش را از تردید های زندگی می رهاند. همسر زهیرابن قین نمونه ی عالی زنی ست که به موقع همسرش را به سوی امام رهسپار نمود. آنگاه که زهیر مردد بود که در جواب فرستاده ی امام که او را طلبیده بود چه بگوید، همسرش با ناراحتی به او گفت: «سبحان الله! پسر پیغمبر تو را به حضور میطلبد و تو نمیروی؟»

در کربلا تابلوی دیگری نیز وجود دارد و آن تأثیر تربیت زنان بر مردان است که در عاشورا متریبان در دامان مادرانی آگاه، پاسدار آنچه آموخته بودند شدند و این امر بیانگر جامعه ساز بودن زن است. مادر وهب ابن جناح فرزندش را در چنین مکتبی پرورش داد. روز عاشورا وهب به میدان جنگ رفت و پس از نبرد مردانه به سوی مادر آمد و از او پرسید: «آیا از من راضی شدی؟»

و مادر وهب پاسخ داد: «از تو راضی و خشنود نمی شوم مگر آنکه در یاری حسین کشته شوی»

آید نگاه ناآشنا با مکتب اسلام و عاشورا نتواند این رفتار را درک کند، اما واقعیت این است که زنان فرزندانشان را پرورش میدهند تا از ارزش ها دفاع کنند و شجاعت و ایمان و شهادت را از بدو کودکی به کودکانشان می آموزند.

عاشورا گرچه زنان را داغدار نمود اما آنها از خویش غافل

هستیم و صدقه شامل حال ما نمیشود» و کودکان را از گرفتن طعام منع کرد و سپس فرمود: «ای اهل کوفه! وای به حال شما! چرا که حسین علیه السلام را کوچک شمردید و او را کشتید و اموالش را به غارت بردید و زانش را اسیر نمودید و حال برایش گریه می کنید؟ وای بر شما! هلاکت و بدبختی بر شما!»

و اما حضرت زینب سلام الله علیها، اسوه صبر و مقاومت، تکمیل کننده قیام عاشورا و یگانه بانوی قهرمان کربلا در ارسال پیام عاشورا...

او که پاسدار ارزش های اسلام به شمار می آمد با وجود آنکه داغ عزیزترین بندگان خدا را در دل داشت، سر بلند و با اقتدار در مواجهه با شهادت خاندانش برخورد نمود. آنگاه که کنار پیکر مطهر امام حسین علیه السلام قرار می گیرد حضرت را قربانی اندکی در پیشگاه خداوند میداند و از خدای خویش میخواهد که پذیرای این قربانی باشد و در پاسخ یاوه گویان که به تمسخر از آن اسوه صبر و مقاومت پرسیدند چه می بیند؟ او حقیقت نهفته در واقعه عاشورا را بیان می کند و به راحتی می گوید: «چیزی جز زیبایی نمی بینم»

در نگاه حضرت زینب دفاع از ارزش شهادت در

راه خدا زیبایی ست.

سخنرانی این بانوی بزرگوار در مجلس یزید ماهیت حکومت ظلم را آشکار ساخت و را مبارزه را بر دیگران نمایان کرد: «هان ای یزید! آیا گمان میکنی که چون زمین و آسمان را بر ما تنگ کرده ای و ما را شهر تا شهر مانند اسیران کوچ دادی از منزلت ما کاستی و بر حشمت و کرامت خود افزودی؟ و قرب خود را نزد حضرت یزدان به زیادت کردی؟... فراموش کردی فرمایش خدا را که فرمود البته گمان نکنند آنان که کفر ورزیدند که مهلت دادن ما ایشان را بهتر است برای آنها. همانا مهلت دادیم تا بر گناهان خود بیفزایند و از برایشان عذابی ست مهین.»

آیا از طریق عدالت است ای پسر آزاد شدگان که زنان و کنیزان خود را در پس پرده بداری و دختران رسول خدا را چون اسیران شهر به شهر بگردانی؟! همانا پرده ی حشمت و حرمت ایشان را هتک کردی بدون آنکه جرمی بر خود دانی با چوبی که در دست داری به دندان های ابی عبدالله سید جوانان اهل بهشت میزنی... ای یزید قشم به خدا که نشکافتی مگر پوست خورد را و نبریدی مگر گوشت خود را و خداوند تو را برای داوری کافی ست

یزید در مقابل سخنان قاطع حضرت زینب خاموش ماند و حضرت حقیقت ماجرا که همانا استواری حکومت او بر پایه ی ظلم است آشکار ساخت. به راستی بانوی بزرگ اسلام وجدان های خفته و خموش را بیدار ساخت و روح مرده ی مقاومت را در مردم زنده نمود و ترسی را که بر جان مردم مستولی گردیده بود از میان برد و از ان پس است که ما شاهد قیام های مختلف علیه ظلم هستیم زیرا اینک مردم الگویی برای حق گویی و حق طلبی یافته بودند.

حقیقتی ژرف است این کلام: «کربلا در کربلا میماند اگر زینب نبود» و حضور زنان در به ثمر رسیدن این نهضت غیر قابل تردید است. اری، این بانوان آگاه و معتقد، وظیفه ی دینی خویش را در قیام عاشورا با حفظ هنجار های اسلامی به بهترین وجه به انجام رسانیده و نشان دادند که یک زن میتواند در بزرگترین و مهم ترین حماسه ی انقلابی و دینی عصر خویش سهمی عظیم و افتخار آفرین داشته باشد، تا در آینده نیز زنانی مخلص و با ایمان تداوم دهنده ی حرکت ایشان در راه حفظ مبانی و ارزش های اسلامی باشند

باید کاری کرد...

فاطمه علی زارنیا

جنگ یقیناً بدترین پدیده‌های است که بشر از آغاز حیات به وجود آورده است. پدیده‌های شوم که همواره بزرگترین قربانیان آن زنان و کودکان بوده اند.

«اؤانس کودکان سازمان ملل» در گزارشی اعلام کرد که حدود ۱۴ میلیون کودک در سوریه و عراق به دلیل وقوع جنگ در شرایطی بحرانی قرار دارند. زندگی پر استرس و وحشت همراه با خشونت های شدید، زخم بزرگی بر آینده این نسل خواهد گذاشت.

باجستجویی ساده در فضای سایبری و مشاهده تصاویر گرفته شده از مناطق جنگ زده میتوان زندگی کودکانی را مشاهده کرد که دیگر روزهایشان شبیه کودکان دیگر سپری نمیشود. ترس از دست دادن عزیزان شان هر لحظه با آنهاست. به جای اسباب بازی کودکانه اسلحه واقعی به دست میگیرند و از همان سالهای آغازین زندگی با واقعیات تلخ «این جهان کدخدا مدار» آشنا میشوند و البته که بسیاری از آنها شانس زندگی در سال های دیگر عمر خود را ندارند و به جرم اینکه تن نحیفشان یارای تحمل گلوله و ترکش های اهدایی از سوی دولت های صلح طلب با آرم های دل فریب را ندارند، دیگر در دنیا جایی نخواهند داشت.

حال اگر این کودک پیرو دین محمد(ص) و ساکن خاورمیانه هم باشد که اوضاع پریشان تر هم خواهد شد. ما در منطقه ای زندگی می کنیم که اخبار کودکشکی های رژیم های غاصب، یا مخابره نمیشوند و دلارهای عموسام پنهان شان می کنند و یا به صورت اخبار هواشناسی بیان می شوند و شاید بتوانند برای چند ثانیه بیننده ای را متأسف کنند.

اما به جز کودکان، دومینوی این جنایات به زنان هم می رسد. در این میان زنان ایزدی بیشتر از بقیه زنان در کانون اخبار قرار گرفتند. زنانی که هرگاه با شکست مردان شان در مناطق جنگی مواجه می شدند، علاوه بر غم از دست دادن عزیزان شان باید نگران لگدمال شدن عزت شان هم می بودند.

اما کیفیت مخابره این اخبار، کم از کیفیت مخابره کشتار کودکان ندارد و شاید بتوان گفت که کودکان و زنان در مناطق جنگ زده کنونی هیچگاه در آمارگیری های جهان جایی نداشته و ندارند و همواره لیست کشتار و غارت آنها از لیست های دنیایی خط می خورند. اخبار زخمی شدن روح و جسم این قشر تنها باعث ابراز نگرانی دیده بان های حقوق بشر می شود و کسی به رنج های آنها نگاهی نمی اندازد. اما چرا...؟! گاهی سر و کله عکاسی پیدا می شود تا با جاودانه کردن این درد و رنجهایی که حد یقف ندارند، بتواند جایزه بهترین عکس سال را ببرند و یا هر از چندی مستندسازی علم حمایتش را بلند می کند و با ابراز تأسفهای مکرر مدعی می شود که: « آقایان باور کنید که این زنان و کودکان جنگ زده هم جزء جمعیت جهانند! وضع اینجا تأسف آور است و چنین و چنان.» دست آخر هم با ابراز تأسف و نگرانی تصنعی جایزه اسکارش را بغل می زند.

و همه این وقایع از پس پرده چشمانی دنبال می شود که حتی داشتن آینده ای برای خودش را روا نمی داند و به خوبی با اراده اربابان جهان که خوش ندارند او و امثال او را زنده ببینند، آشنایی دارد و باز می داند که این ابراز نگرانی ها و نوشتن ها کاری از پیش نمی برند. او می داند که جنگ چیست و با تمام پوست و گوشتش آن را عمیقاً حس کرده.

و ما چه می دانیم جنگ یعنی چه؟ چه می دانیم هر لحظه منتظر فرود خمپاره ای بودن یعنی چه؟ چه می دانیم مستأصل از دشمن فرار کردن و پناهی جستن یعنی چه؟ چه می دانیم لگدمال شدن عزت زن شیعه یعنی چه؟

ما خیلی چیزها را ندیده ایم و نخواهیم دید؛ اما به زعم من باید کاری کرد تا کودک و زن جنگزده هم بتواند بی هول و هراس از دلارهای شرق و غرب نفس بکشد و زندگی کند.



هنوز تلخی جام زهر زیر زبان رزمندگان بود که امام مستضعفان دعوت حق را لبیک گفت و داغ ابدی بر سینه مسلمین نهاده شد. گذشت... و اکنون دهه هفتاد عصر سازندگی و تغییر فرهنگ است، رئیس جمهور وقت از پشت تریبون نماز جمعه به مسئولان مشق تجملگرایی میدهد و میراث روح الله یعنی ساده زیستی و نزدیکی به مردم را به فلاکت تشبیه می کند. آن دوران، سال های جدایی مردم از مسئولین بود. دیگر کسی در ادارات مسئولین را «برادر» صدا نمی کند، اکنون همه باید «بله قربان» می گفتند. آن میزهای کذایی، مصداق قدرت و رانتخواری شده اند نه مصداق این کلام نورانی: «حکمرانی برای تو طعمه نیست، بلکه امانتی است بر عهده ایت.» (نامه پنجم نهج البلاغه) در کنار این جداییها فصلی جدید از پیوند اجباری مردم به راه افتاده بود، دیگر نه تنها مردم و مسئولین خواهران و برادران دینی نبودند بلکه مردم هموطن یکدیگر خوانده می شدند. برای اخوت دینی ملاک های اکتسابی لازم است، همچنین برادران دینی برای حفظ پیوند خود یکدیگر را امر به خیر و نهی از شر میکنند؛ اما هموطن چه کسی است؟ کسی که با یک ملاک جبری با ما در یک گروه قرار گرفته! حال، هم خمینی هم تروریستهای سازمان مجاهدین خلق هموطن شده اند و باید ایشان را به هر صورت پذیرفت و بانگ اتحاد زد و امر و نهی جهت رضای خدا هم وحدت شکنی به حساب می آید!

مجموع این عوامل باعث فراموشی و سرکوب «واجب الهی» شد. اما قانون اساسی درباره این مسئله چه می گوید؟ اصل هشتم قانون اساسی: «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می کند «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا مرون بالمعروف وینهون عن المنکر.» حال که بنای احیای این واجب الهی را داریم چرا ساله ا بر روی منبرها این مسئله را در حجاب خلاصه میکنند یا اینکه انتقادات سیاسی دل سوزان انقلاب که در راستای این امر است را سرکوب می کنند و از طرفی مسئولین نیز پشت میز می نشینند و سودای جدایی دین از سیاست را دارند و در آرزوی روزی که مؤمنان به سجاده خویش بسنده کنند و کاری به امور مملکت نداشته باشند به سر می برند. مگر حاکم اسلامی فقط مسئول دنیای مردم است؟ «وظیفه اصلی حاکم اسلامی رساندن مردم به سعادت واقعی است که البته این به معنای تحمیل و زور نیست.» (مقام معظم رهبری ۲۳/۰۲/۱۳۹۳) کسی که حافظ جان و مال و ناموس مردم است در مرحله اول باید خود زیر ذره بین نقد قرار گیرد؛ همان گونه که امیر المؤمنین علی (ع) می فرماید: «حق من بر شما این است که اولاً به بیعتی که نسبت به فرمانروا و حاکم کرده اید وفادار باشید، دوم اینکه در حضور و غیاب ناصح من باشید، ثناگویی نکنید و زیبایی ها را به رخ من نکشید که این موجب می شود فرمانروا از حالت خوف از خدا و رعایت حال مردم خارج شود و حقوق واجبی را که بر ذمه اوست، انجام ندهد.» (خطبه ۳۴ نهج البلاغه) رنج نامه از روزی شروع شد که «برادران» رفتند و «رئیس رؤسا» آمدند. سیاست علوی این است که مسئولین جامعه را ناصح باشی و نقد کنی تا جایی که عمر بن خطاب درباره کمک هایی که امیر المؤمنین علی (ع) در جهت رعایت حق مسلمین به وی کرد، میگوید: «لولا علی لهلك عمر» اما حیف که این سالها جواب دلوپسپیهای منتقدین ناسزا بوده است و باید منتظر بود حنجرهای حسینی آتش به اختیارانه ظهور کند و صف اولیها را مخاطب خود قرار دهد و شاهد جیغ بنفش لیبرال مسلکان باشد.



مصباح الهدی و سفینه النجات.

از جمله درس هایی که میتوان از سیره امام حسین(ع) آموخت، نحوه رفتار ایشان با دیگران است. امام حسین(ع) با همسران فرزندان، برادران، خواهران و بانوان اهل بیت خود و حتی با کنیزان و غلامانش، در نهایت ادب، محبت، رحمت و انس و دوستی رفتار می کرد. آن حضرت، برادرش امام حسن مجتبی(ع) را بسیار احترام میکرد. همیشه همراه و همگام ایشان بود و هیچ وقت میان دو برادر فاصله و شکافی رخ نداد. آنچه امام حسن(ع) میکرد، پسندیده امام حسین(ع) بود و به عکس. ایشان به برادر بزرگ خود می فرمود: (برادرم، حسن! دوست داشتم که زبان گویای تو از آن من و قلب من از آن تو باشد).

یکی از کنیزان امام، شاخه گل ریحانی را تقدیم امام کرد. حضرت به پاس محبتش او را آزاد کرد. یاران امام علت را جویا شدند، امام حسین(ع) فرمود: (قرآن، ما را چنین ادب آموخته است که هرگاه به شما تهنیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید یا دست کم به همان گونه پاسخ خداوند حساب همه چیز را دارد، از این رو بهتر از آن دسته گل که به من داد، آزاد کردن وی بود.) توجه به حقوق همسر از جمله ویژگی های سیره امام حسین است. چند تن

از یاران حضرت، در خانه ایشان، فرش ها و پرده های جدید دیدند و گفتند: در خانه شما چیزهایی میبینیم که در خانه رسول خدا(ص) نمی دیدیم. امام حسین(ع) فرمود: ((عادت ما بر این است که مهریه همسرانمان را پس از ازدواج به آنها میپردازیم و چون آنها امکانات مالی می یابند، برای خود لوازم خانه میخرند و این وسایل به ما تعلق ندارد.)) همچنین محبت به فرزندان نیز از ویژگی های بارز شخصیتی ایشان است، راوی میگوید: ((نزد امام حسین(ع) نشسته بودم که علی بن حسین(ع) وارد شد، امام او را صدا زد و در آغوش گرفت و به سینه اش چسباند. سپس میان چشمان فرزندشان را بوسید و فرمود: پدرم فدای تو باد! چه قدر زیبا و خوش بویی!))

امام حسین(ع) نه تنها برای زنده نگه داشتن اسلام و آموزه های دینی، بزرگترین درس آزادگی و عزت را به جهانیان و آزادگان جهان داد، بلکه

انسان در میان موجودات، ارزشمندترین مخلوق الهی است. که خداوند او را در بهترین صورت آفرید و به وجودش افتخار نمود. بنابراین انسان برای طی کردن پله های سعادت و رسیدن به آن کمالی که خداوند در وجودش نهاده، باید راهنمایی آسمانی داشته باشد تا در این مسیر گم نشود و یا به قول شاعر: ترک این مرحله بی همراهی خضر مکن / ظلمات است بترس از خطر گمراهی

وقتی به سیره راهنمایان آسمانی می نگریم، نام مولایمان حسین(ع) می درخشد. امام حسین(ع)، از جمله راهنمایان آسمانی است که پیروی واقعی از سیره عملی و اخلاقی آن بزرگوار، سعادت فردی و اجتماعی را تضمین می کند و افراد را به سجایای اخلاقی و فضائل والای انسانی می رساند. رسول خدا(ص) این اثر اجتماعی و نقش تربیتی امام حسین(ع) را به چراغ هدایت و کشتی نجات تعبیر نموده اند: ان الحسین(ع)

نگاه و مطالعه سیره زندگی خانوادگی ایشان، بزرگترین الگو برای سبک زندگی امروز ماست. به گونه‌ای که اگر همه‌ی جوانان ما قطرهای از آن همه اخلاق زیبای امام حسین(ع) را در زندگی خود پیاده کنند، دیگر شاهد این گرفتاری‌ها که چنگ در زندگی جوانان مان انداخته، نخواهیم بود. امام حسین(ع) بالا ترین حد تکریم را نسبت به همسرشان داشته اند به گونه‌ای که بانو رباب در سفر کربلا همسفر ایشان بوده اند و نمونه‌ای از این علاقه را میتوان در یکی از مراثی رباب برای امام دید که ترجمه اش اینگونه است: ((آن پرتوی که دیگران از درخشش آن بهره میبردند، در کربلا کشته شده و غیر مدفون رها شده است. ای فرزند پیامبر(ص)، خدا از طرف ما تو را پاداش نیکو داده و در وقت میزان تو را از هر زبانی به دور دارد. آنچنان کوه محکمی بودی که من بدان پناه میبردم و تو با رحمت و از سر دین داری با ما هم نشینی داشتی. دیگر چه کسی برای یتیمان و فقیران مانده؟ و چه کسی است که مسکینان بدو پناه برده و او بی نیازشان سازد؟ به خدا قسم! دیگر سایه‌ای بعد از تو بر سرم نخواهم پذیرفت تا در میان خاک، پنهان شوم.))

در دیدگاه حسینی، خانواده‌ای سالم است که از معنویت و فرهنگ دینی، سلامت جسمی و روحی، تعالی و استواری دینی و اخلاق و روحیات

بهشت و بوی جدم می آید، نشان از روابط صمیمی و محترمانه بین اعضای خانواده است و همچنین القاب زیبایی که پیامبر، امام حسین را با آن خطاب کرده‌اند: تو شافع امت و پرچمدار منی، و مادرشان که به ایشان می گویند: ((نور چشم و میوه دلم هستی.)) که اگر ما هم سعی کنیم قطرهای از این رفتار بزرگ را در خانواده خود اجرا کنیم، دیگر شاهد آسیب‌های اجتماعی و عقده و خشونت و سرخوردگی بین فرزندان مان نمی شویم، چرا که صدا کردن فرزند با القاب زیبا موجب اعتماد به نفس و ارتقاء او میشود.

یا مورد دیگه، حضرت زینب آن قدر برادر خود را دوست داشت که در زمان ازدواج شرط می‌کنن که من هر روز باید برادرم را ببینم. علاوه بر همه این‌ها امام، در ترویج علم و فرهنگ نیز همیشه به تناسب مکان و زمان همت می‌گماشتند و جهاد علمی را مقدم بر سایر



جهاد‌ها میدانستند، اینک به نمونه‌ای از کتاب کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۳۲، میپردازیم: حسین بن علی(ع) در یکی از سال‌ها در موسم حج، در سرزمین عرفات، غرق در عبادات و مناجات بود و اشک از چشمش فرو میریخت. در این اثنا، یکی از شیعیان به حضور رسیده، یک سؤال شرعی را مطرح ساخت. آن حضرت توجه خود را به وی معطوف داشته و به آموزش پرداخت و نشان داد در صحرای عرفات که زمان عبادت و مناجات بود، آموزش علم و فرهنگ مقدم است.)) بنابراین اگر هریک از ما نیز سعی کنیم که حتی اندازه‌ای از سر سوزن، از رفتار مولایمان را سرلوحه زندگی خویش قرار دهیم، دیگر شاهد مفاسد اخلاقی و بیماری‌های روحی نخواهیم بود و به راستی چه زیباست در کنار زنده نگه داشتن عزای حسینی، کمی هم به زنده نگه داشتن سیره حسینی بپردازیم....

عالی برخوردار است تا بتوانند فرزندان کارآمد، مستعد، عاقل، عالم، بصیر، غیرتمند، خوش رو و خوش اخلاق تربیت نمایند. امروزه با مدرنیته شدن جوامع و راه یافتن ابزار الکترونیکی به خانواده، شاهد شکاف‌های عمیق عاطفی هستیم، اما وقتی برگ‌های زندگی مولایمان را ورق میزنیم، از سراسر زندگی شان شمیم مهر و محبت در همه جوانب استشمام میشود. سبک زندگی امام حسین(ع) به نحوی است که اگر بخواهیم از آغاز تا پایان آن را مورد بررسی قرار دهیم، میتوان سبک متفاوتی از زندگی اسلامی را به جهانیان عرضه کنیم. ایشان در طول سالهای عمر پر برکتشان نقش‌های مختلفی اعم از پسر، پدری، همسری و امامت و... را داشته‌اند که تفکر و پژوهش در آن خود یک پرونده آموزشی طولی را رقم میزند. در سنین خردسالی که نقش فرزند را داشته‌اند، رفتاری توأم با احترام با خانواده داشته‌اند. ادبیاتی که ایشان در حدیث کسا به کار برده‌اند، حاکی از روابط گرم است، استفاده از جمله‌ای نظیر: بوی

جای زهرا، مثل زهرا

پریسا تیورر

فاطمه کلایبه، دختری از قبیله بنی کلاب بود. قبیله ای که در دلاوری و شجاعت در میان قبایل عرب معروف و مشهور بودند. تقریباً تمام زنان قبیله با شمشیرزنی، تیراندازی و نیزهداری آشنایی داشتند. حال در این قبیله، فاطمه دختر حزام، زنی بود که در شمشیرزنی و فنون جنگی آن چنان ورزیده بود که حتی نزدیکانش تاب هم‌وردی با او را نداشتند و هیچ مردی جرأت خواستگاری از ایشان را نداشت.

آن بانوی بزرگوار حتی به خواستگاران که در میان قبایل عرب نام‌آور بودند نیز پاسخ منفی میداد و هنگامی که اطرافیان علت را از او جویا میشدند، پاسخ میداد که مردی نمی‌بینم تا با او ازدواج کنم.

بعد از شهادت فاطمه زهرا(س)، امیرالمؤمنین(ع) نزد برادر خویش عقیل بن ابی طالب که به نسب شناسی معروف بود، رفتند و از ایشان خواستند که همسری برایشان اختیار کند که از تبار دلاوران باشد تا پسری دلیر و سوارکار برای مولا به ارمغان آورد و عقیل، فاطمه کلایبه را به حضرت معرفی نمود. قبل از آنکه عقیل به نیابت از امیرالمؤمنین به خواستگاری ایشان برود، معاویه هم کسی را به خواستگاری از او فرستاده بود.

فرستاده معاویه بعد از آن که با تبختر و فخرفروشی، طبقه‌های هدایا را پیش فاطمه و خانواده‌اش به چشم کشید، با حالتی تحقیرآمیز و غیرمؤدبانانه، رفتار کرد که البته بانو با زیرکی و خردمندی این رفتار توهین‌آمیز وی را بی‌پاسخ نگذاشتند.

هنگامی که عقیل بن ابی طالب به نمایندگی از امیرالمؤمنین به خواستگاری ایشان رفت، عرض کردند که من از خداوند مرد می‌خواستم اما خداوند مردترین و والاترین مردان را نصیبم کرد. محبت و بصیرت بانو آنقدر والا و ستودنی بود که پس از گذشت

مدتی از زندگی مشترک، از امام علی(ع) درخواست کرد تا به جای فاطمه، ایشان را ام البنین خطاب کنند؛ چرا که فرزندان دختر گرامی رسول خدا(ص) خاطرات تلخ شهادت مادر جوان و دل سوخته خویش را به خاطر نیاورند و شنیدن مکرر این نام در منزل باعث تکدر خاطرشان نشود. هنگامی که اولین فرزندش، عباس، بدنیا آمد؛ او را در آغوش گرفت و دور کودکان زهرا(س) میگرداند و میگفت: «عباس من به فدایتان!» آرام آرام میگفت و میگریست... فرزندان بانو نیز مثل خودش، همیشه خدمتگزار خاندان عصمت و طهارت علی‌الخصوص حسین بن علی(ع) بودند. همه میدانستند که عباس بن علی یا در محضر امام حسین(ع) است یا در حال اجرای اوامر ایشان.

اخلاق و رفتارش به گونهای بود که دختران و زنان اهل خانه بدون هیچ اضطرابی حرف هایشان را با ایشان در میان میگذاشتند و اگر کسی از شجره ایشان با خبر نبود؛ باور نمی کرد که بانویی چنین رؤوف و مهربان و با گذشت، به وقتش شمشیرزنی ماهر و جنگ جویی قادر و تواناست.

ثمره زندگی ایشان با امیرالمؤمنین(ع)، چهار فرزند پسر بود و به همین دلیل ایشان دارای کنیه «ام البنین» شدند. نام فرزندان وی به ترتیب عبارتند از: عباس، عبدالله، جعفر و

عثمان. هر چهار تن در روز
عاشورا و در کنار سرور و مقتدای
خویش به درجه رفیع شهادت نائل
شدند. یکی دیگر از مظاهر علاقه این
بانوی بزرگوار به اهل بیت پیامبر(ع) آن است
که وقتی بشیر خبر واقعه کربلا را به اهل مدینه
داد، این بانو خطاب به بشیر پرسید: از حسین(ع) مرا
خبر بده. بشیر میگوید: ام البنین! عباست را کشتند. بانو

باز میگوید: از حسین(ع) مرا خبر بده و به همین ترتیب
خبر شهادت هر چهار فرزند بزرگوارش را به او میدهد. اما
بانو با صبر و بصیرتی بینظیر میگوید: «ای بشیر از امام من
اباعبدالله الحسین خبر بده! فرزندان من و همه آن چه زیر
این آسمان مبنایی است، فدای ابا عبدالله علیه السلام! و
در این هنگام که بشیر خبر شهادت مولا و امام او، حسین
بن علی(ع)، را می دهد بانو آهی کشیده و با دنیایی از غم
و اندوه زانو میزند و شیون میدارد که «بندهای قلبم را پاره
پاره کردی...». از دیگر ویژگی‌های بسیار مهم ام البنین(س)،
توجه به زمان و مسائل مربوط به آن است. او پس از واقعه
عاشورا، همراه با فرزند حضرت ابوالفضل(ع) به بقیع میرفت
و نوحه سرایی میکرد تا ندای مظلومیت کربلاییان را به گوش

نسل‌های آینده برساند. افرادی هم که اطراف او جمع می
شدند با شنیدن سخنانش از بنی امیه بیزار می شدند. بانو
ام البنین فرزندان خود را فدای اهل بیت کرد و خود نیز
خالصانه در راه حق قدم برداشت. این محبت‌های بی شائبه و
فداکاری‌های بی مثالش بی پاسخ نماند و اهل بیت همواره
از وی به نیکی یاد می کردند و ایشان را گرمی می داشتند.
زندگی سراسر مهر و عاطفه و مبارزه ام البنین(ع)، رو به پایان
بود. او به عنوان همسر شهید، رسالت خویش را به خوبی به
پایان رسانید و فرزندان تربیت کرد که فدایی ولایت و امامت
بودند. ام البنین، بعد از زینب کبری(س) دار فانی را وداع گفت. او
را در بقیع، در جوار امام حسن مجتبی(ع)، فاطمه بنت اسد(ع) و
دیگر شخصیت‌های اسلامی مدفون در بقیع به خاک سپردند.

عاشقی

فاطمه زهرا جانم بیگ

ای آسمان، بیار که فصل محرم است؛ هنگام بی قراری و اندوه و ماتم است؛ آتش بگیر و شعله بکش در غم حسین(ع)؛ خون هم اگر که گریه کنی باز هم کم است

(سراینده: امیر عاملی)

عصر عاشورا پایان راه نیست که آغاز راه است (کربلا تاریخی است که به صورت جغرافیا نمایان شده است). وگرنه تو در کربلای سال ۶۱ هجری جامانده ای. حسین(ع)، حج را نیمه تمام وا گذاشت تا آن را در کربلا پایان برد؛ پایانی سرخ تر از غروب خورشید. این است که حج حسین(ع) کاملترین حج تاریخ است.

حسین(ع)، بزرگترین معجزه خداست و بزرگترین معجزه حسین(ع)، دل کندن از تمام خاندان و کودکان و فرزندان بود و تو اگر دل در هوای کربلا داری، باید از آنچه دست و پایت را در بند کرده است، دل ببری. حسین(ع) خوب می داند پس از او چه بر سر خاندانش خواهد آمد، اما می رود. نمیتوان دم از حسین(ع) زد و حاشیه نشین بود. (اگر با حسین(ع) در کربلا نباشی؛ چه به نماز ایستاده باشی، چه به شراب نشسته، چه تفاوت؟! آنان که در پاسخ «هل من ناصر» حسین(ع) لب فرو بستند و خاموشی گزیدند، شریک جرم یزدند. آنجا که جبهه حق، خون می خواهد و فریاد؛ شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت سنگینترین گناه است. حسین(ع)، مطلوب انسان و انسان مطلوب است؛ نمونه ای برای همه زمان ها و همه نسلها. واژهها صف کشیده اند: عطش، آب، فرات، مشک، تیر، آتش، خیمه، سنگ، گودال، حسین(ع). در کربلا همه چیز هست؛ هم زندگی، هم مرگ؛ هم سکوت، هم فریاد؛ هم شکست، هم پیروزی؛ هم نفرین، هم آفرین. کربلا پیر و جوان نمی شناسد.

سرسبزی سیزده بهار در نگاهش جاری بود و حسین(ع)

در سیمای قاسم(ع)، برادرش را می جست. آنگاه که لب به سخن می گشود و راه می رفت، خاطره امام حسن(ع) در یادها جان میگرفت.

این است که می گویم کربلا را جاذبه ای است که هیچ دلی را پای گریز از آن نیست. کربلا، صراط مستقیم این کره خاکی است و ما خواه ناخواه، باید بر آن پا بگذاریم. اگر اهل راز باشیم، در رکاب حسین(ع) از آزمون عطش به سلامت خواهیم گذشت و گرنه، به بیعت یزید دچار خواهیم شد. شهادت حسین(ع) بار مسئولیت از دوش من و تو برنمی دارد بلکه باری سنگینتر بر دوش ما می نهد.

حقیقت داستان کربلا قیامی دو چهره است؛ یک چهره آن قیامی است در عاشورا، در رکاب حسین(ع) و در خاک و خون؛ چهره دیگر آن پس از عاشورا، در رکاب زینب(س) است، آن هم در آوارگی کوفه و شام. تا امروز اگر ما مدعی کربلایی بودیم، یا باید شهید بشویم یا پیامبر خون شهید و گرنه باید دم فرو بندیم و از کربلا بیرون رویم!

و اما زینب...

تا عصر عاشورا، پرچم به دوش حسین(ع) بود، اما پس از آن بیرق سرخ جهاد به دستهای حیدری زینب(س) سپرده شد. امان از حیرانی و سرگردانی عصر عاشورا؛ میدانم بر زینب(س) چه گذشت که نماز شب را نشسته خواند؛ زینب(س)، کاری حسینی کرد و انقلاب حسین(ع) را، جهانی و جاودانه. از زینب چه بگویم؛ عرفان زینب(س) تا بدان جاست که بر پیکر پاره پاره برادر، سر به آسمان بلند میکند که خدایا این قربانی را از خاندان ما بپذیر. این بانوی صبر و حماسه کیست؟ بانویی که با کلامش چنان آتشی در خرمن یزیدیان افکند که هستیشان یکسره بر باد رفت و بانویی که صدای گمهایش و جلال کلامش، خاطره حضرت علی(ع) را در یادها زنده میکرد. سری که زینب(س) بر چوبه محمل کوبید، زیباترین عشق بازی این خواهر داغ دیده است که آدمی را در حیرت فرو میبرد؛ او که منزل به منزل، سر حسین(ع) را بر نیزه



می دید و می سوخت؛ او که به جای همه تازیانه می خورد و بی واهمه در برابر دنیای تمامی یزیدها می ایستاد. پس از حسین(ع)، کربلایی دیگر در رکاب زینب(س) آغاز شد. یزیدیان گمان می بردند کار حسین(ع) را تمام کرده اند، بی خبر از اینکه زینب(س)، وارث حسین(ع) است. عصر عاشورا، صدای چکاچک شمشیرها و هیاهوی تیرها و سنگ ها، جای خود را به غارت خیمه ها داد؛ آن هم در سایه شعله آتش. حسین(ع) و یارانش هریک در گوشه ای از دشت، بی سر در خاک و خون خفته اند. شهیدان، دیگر تشنه نیستند. چه بد مردمی بودند که قدر یوسف خود را نشناختند و با او آنچه نمی باید، کردند. مگر حسین(ع)، زینت دوش نبی(ص) و پاره تن فاطمه(س) نبود؟ مگر عباس(ع)، نور چشم علی(ع) و ماه بنی هاشم نبود؟ مگر زینب(س)، ناموس خدا نبود؟ چه بر امت پیامبر آخرالزمان رفته است که فرزندش را با لب تشنه در میان دو نهر آب سر می برند...؟! بگذار تا وقتی دیگر... که هر روز، عاشورا!

بانو!

پریا سیرنصر

هرازگاهی دود آتشی از سرفه های لاشه بی رمق خیمه ها در آسمان پراکنده می شود. سکوت مخوف اسب ها و نیزه ها و پیکر شیرمردانی که بر خاک افتاده اند فضا را سنگین و مرگبار کرده. شوک، ناله های زنان سیه چادر عرب را خفه کرده. سرانجام رباب گهواره به دست برمی خیزد و نزد اسب خسته و زخمی همسرش می رود و با بغض هایی که امانش را بریده شروع به سرودن لالایی سوزناکی می کند... ای همسر تکیه گاه غریبان و نور دیده رسول الله از لحظه

لحظه های عاشقانه هایت بر گوش جانمان آرام نجوا کن. سخن بگو از پدرت که مسلمان گشت و به سبب عشق و محبتش به امیرمؤمنان علی(ع) تو را با عشق جاودانه حسین درآمیخت و این پیوند مبارک زندگی را رنگی بخشید.

سخن بگو!

چگونه حسین باصلاحت(ع) دریای مهرورزی اش را در روزهای بی سکون زندگی ات بر تو جاری ساخته که اکنون در نبودش دست رد بر سینه تمام دنیا و خواهانت می زنی؟

سخن بگو که میل چشمانت به خاموشی گراییده و قلب آکنده از خشم و اندوهت آرامش را جز به دیدار حسینت در سرای آخرت بر خود حرام کرده.

و تو ای رباب عفیف، رویت را با چادر برگیر!؛ چرا که خنجر تیز خورشید کربلا در نبود فروغ دیده ات به خود جسارت آزار صورتت را ندهد.

می دانم دست های جا مانده پسر باغیرت ام البنین در گوشه فرات تا ابد شرمسار آوردن آب برای علی اصغر تو را از پای در آورده و سکینه دیگر نمی تواند التیام بخش رنج ها و شرمساری ات از ام البنین باشد.

سخن بگو!

گویای روح و جسم آن رضیع صغیر شش ماهه تاب و تحمل جنگ، خونریزی و تشنگی را نداشت که اجازه داد گلوی کوچکش وطن آن تیر ملعون گردد.

ای رباب بر گهواره بی طفل و تن بی سر حسین(ع) بنشین و لالایی های سوزناکت را تا ابد ادامه بده شاید نجوایت، سکوت کسانی که در برابر این ظلم بر چشم، گوش و قلب خود مهر کوفته اند را بشکنی.

سخن بگویانو!



روضه ی بدعت

فاطمه زهرا جانر بیک

این روزها پرچم های سرخ، سبز و سیاه بر در و دیوار شهر برافراشته شده است. ایستگاه های صلواتی قدم به قدم به پذیرایی از عزاداران سرور و سالار شهیدان مشغولند. هیئت ها هر شب میزبان عزاداران حسینی هستند. با فرا رسیدن عاشورا و تاسوعا، شور و حال حسینی به اوج خود میرسد. انبوه دسته های عزاداری با جلو داری علم های عظیم، نواختن طبل ها، سینه زنی و زنجیرزنی صحنه هایی بی بدیل از عشق و ارادت خالصانه خود نسبت به سیدالشهدا خلق میکنند. اما در کنار این صحنه های زیبا، ما گاهی شاهد رفتارهای غلطی هستیم که هر کدام به نوبه خود حقیقت این قیام عظیم را زیر سؤال برده و موجب سوء استفاده های دشمن علیه جریان تشیع می شود و متأسفانه ساخت و پرورش دیستوپیاها منفور از جهان اسلام. استفاده از سبک های غلط عزاداری که مشهورترین آن از نظر ما، استفاده از شیوه وحشتناک «قمه زنی» است و یا به کار بردن الفاظ زشتی چون «کلب رقیه» یا «سگ اباعبدالله» هستیم و...

در صورتی که بنا به گفته آیت الله تبریزی: (امام حسین(ع) مثل حبیب و مسلم می خواهد، عارف به دین و به معنای حقیقی انسان) نه این الفاظ زشتی که قلم از بیانش شرم دارد. اگر بخواهم مسئله قمه زنی را روشن کنم و توضیح بدهم مثنوی هفتاد من، نه! بلکه هزار من لازم است. فقط همین قدر بگویم که این عمل از دوران قاجار در ایران رواج یافته و به مرور زمان با آن مخالفت شده. البته دیدگاه استاد مطهری در کتاب «جاذبه و دافعه امام علی(ع)» این است که قمه زنی و بلند کردن طبل و شیپور از ارتدوکس های قفقاز به ایران سرایت کرد و چون روحیه مردم برای پذیرش آن آمادگی داشت، همچون برق در همه جا دوید.

از روایات نقل شده می توان فهمید که ائمه به منظور حفظ واقعه کربلا و انتقال فرهنگ آن به نسلهای آینده، برگزاری مراسم ساده و بی آرایش را توصیه می نمودند؛ اما با گذشت زمان، این مراسم به پاره ای از آداب و رسوم قومی و سلاطین فردی تبدیل می شود که خود می تواند مانعی برای درک مناسب پیام عاشورا باشد. البته به طور کلی، عزاداری برای حضرت سیدالشهدا(ع) و اولیای دین، جزء سنت ائمه و پیامبر(ص) است و ما آن را جزئی از دین می شماریم. مصادیق عزاداری و نمودهای آن مادامی که با احکام الهی و فقه شیعه منافات نداشته باشد، ممنوع نیست؛ اما قمه زنی مخالف فقه و شریعت است و از این رو بیشتر فقهای شیعه آن را حرام و موجب خدشه دار شدن جلوه مکتب تشیع می دانند. ولی اعمالی مثل زنجیرزنی مادامی که یک عمل سمبلیک باشد و موجب وارد شدن لطمه به بدن نشود و به صورت توحش جلوه نکند جایز است. همچنین باید دانست که سینه زنی یا زنجیرزنی، تنها مصداق عرفی از عزاداری هستند و در روایات صریحا به آنها اشاره نشده است و بهتر است به امور پر برکت دیگری مانند تشکیل مجالس وعظ و خطابه و بررسی تاریخ و مسائل دینی،

مادرش

مونا خصلیر

می کنند؛ البته پژواک صدای حضرت در گوش تاریخ هنوز مانده و فقط کسانی این صدا را می شنوند که معنای «هیئات من الذلّة» را درست درک کرده باشند. در واقع با معرفی شخصیت حضرت زینب میتوان پاسخی دندان شکن به شبهات تمام افرادی که جلوه ی حضور زن مسلمان را فقط در کنج خانه می دانند، داد؛ اینکه زنان مسلمان می توانند در صحنه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و حتی صحنه های جهاد با دشمن نقش آفرینی کنند.

حضرت زینب(سلام الله علیه) همچون مادرش حضرت زهرا(سلام الله علیه) مظهر یک فرد مسئول در مقابل سرنوشت مردم است. طنین فریادهای او همواره بر ضد منحرفان بلند است و اوج این پژواک را در کاخ یزید شاهد هستیم، وی بدون هیچ ترس و تزلزلی بر دشمن تاخت و پیروزی پنداری آنان را به کامشان به زهری کشنده مبدل ساخت.

ظاهراً اگرچه اسیری در بند بود، اما طنین فریادش بر سر ستمگران فرود آمد و بذر اندیشه ی اسلامی و انقلاب برادرش حسین بن علی(علیه السلام) در هر کجا که گام می نهاد، پراکنده می شد؛ او که مظهر فصاحت و بلاغت علی(علیه السلام) بود. همچنین زمان شناسی و مردم شناسی را می توان در خطبه های حضرت دید؛ به طوری که خطبه ای که در کوفه ایراد می کنند، برای مردمی غافل بود و خطبه ای که در شام خوانند، برای مردم جاهل به حقیقت بود.

یکی دیگر از ویژگی های حضرت زینب بصیرت بود، بصیرت علاوه بر مقاومت ایشان، موجب شد تا آخرین لحظات در راه حق ایستادگی کرده و مسیر صحیح ولایت پذیری و اطاعت محض از ولی زمان را در تک تک اعمال و رفتارشان بروز دهند؛ از نبودن در لحظه ی شهادت امام حسین(علیه السلام) تا امر به صبوری، صبری به غایت جمیل، که او را سرور صابران ساخت.

در سال ششم هجری در میان کوجه های مدینه این خبر مسرت بخش منتشر شد که از زهرا(سلام الله علیه) دختری به دنیا آمد که رسول خدا(ص) پس از تبریک و تهنیت، بر او نام زینب نهاد تا بدین وسیله خاطره ی دختر شهیدش، زینب که کمی قبل از ولادت این کودک به شهادت رسیده بود، را زنده نگه داشته و چون پیغمبر از درگذشت او بسیار غمگین بود، شاید این کودک تازه متولد شده جای مهر او را بگیرد.

زینب(س) در آغوش مادرش حضرت زهرا(س)، دروس اولیه ی زندگی را فراگرفت و یقیناً درس آزادگی و اطاعت از امام خویش را به خوبی در نزد مادر تلمذ کرده بود، مادری که آئینه ی تمام نمای بصیرت ها و حق طلبی ها بود، مادری که امام زمانش را درک و به او اقتدا کرده بود. علاوه بر این زینب با بزرگترین استادان جزیره العرب مانوس گردید که عبارت بودند از: جدّ بزرگوار او، پیامبر اسلام، و پدرش شهباز و پادشاه سخنوران و دیگر دانشمندان و دانایان علم دین که از اصحاب بزرگوار حضرت بودند.

در واقع می توان زندگی حضرت را به سه قسمت تقسیم کرد: قبل از واقعه کربلا، حین واقعه کربلا و بعد از واقعه کربلا. آنچه بیشتر مورد توجه قرار گرفته حین واقعه است. در حالی که حضرت زینب در سنین کودکی قرار داشت مواقع حساس تاریخ اسلام را درک کردند: از فتح مکه و صلح حدیبیه تا رحلت پیامبر و ماجرای ثقیفه و شهادت مادرش حضرت فاطمه(سلام الله علیها).

اما نباید از این واقعیت غافل شد که بیشترین شناخت از این بانوی بزرگوار بعد از قیام عاشورا است. اگر قیام عاشورا رخ نمیداد بسیاری از ابعاد شخصیتی حضرت مغفول میماند؛ چرا که حضرت زینب پیام رسان واقعه عاشورا است و ایشان هستند که پیام شهادی کربلا را به جامعه بشری منتقل

چشم هایش...

مرضیه انبر

برای آنان که رفتند و هنوز می‌روند، تا خط امام باقی بماند؛ آنان که شش سال مظلومانه جنگیدند و باید هر روز در کوچه و خیابان می‌شنیدیم که انگ گرفتن پول‌های نجومی به ایشان می‌زنند.

یکی می‌گفت مدافع بشار اسد؛ آن یکی می‌گفت برای پول رفته است... اما آن چهارشنبه، بین آن دلدادگان انقلاب کسانی نیز دیده شدند که یک شبه صاحب عزا شده بودند.

و دل رفت به سمت کوچه پس کوچه‌های کوفه: مسلم را کشتند، حسین(ع) را یاری نکردند و یکباره بر سر بریده‌اش شیون سر دادند و پیراهن چاک کردند. عذو شود سبب خیر؛ گر خدا خواهد...

چند سالی در مقابل معصومیت از دست رفته‌ی دختران ایزدی و کودکان یخزده‌ی سوری کر و کور و لال شده بودیم. ظاهراً ترقه‌بازی داعش در قلب پایتخت، تنها راه عبرت ایشان بود و چهارشنبه‌ی سرخ انقلاب را رقم زد.

کسی چه می‌دانست سال‌ها پس از آن جنگی که با جام زهر به کام روح‌الله پایان یافت؛ باز هم بچه حزب‌اللهی‌هایی باشند که این بار حماسه‌ای بزرگ‌تر از جنگ هشت ساله خلق کنند و مرزهای جغرافیایی جهان اسلام را بی‌معنا سازند. هنگامه‌ای که داخلی و خارجی، ساز پایان خط ۵۷ را می‌زنند؛ هنوز جوانی آرزوی بی‌سر و بی‌پا و بی‌دست شدن در مقابل آستان قدس الهی را داشته باشد. یکی از آنان نگاهش دیگر جمع شدنی نیست. چشم‌هایی که ایمان و یقین در آن موج می‌زد؛ نفسی که یک تنه از تمام استوانه‌ها و خواص دوران جلو زد و بوسه‌ی ولی امر مسلمین را نصیب تابوت خویش ساخت.

روزگاری بر ما گذشت که ریش سفیدان پا پس کشیده از این انقلاب، طواف اجنبی می‌کردند و گویی عهد بسته بودند آرمان این قیام را به قهقرا ببرند؛ اما جوانی دهه هفتادی با برق نگاهش ابروی یک امت را خرید. «محسن حججی» همان که سکینه‌ی نگاهش فریاد می‌زد: اعوان و انصار شیطان بزرگ از سرزمین‌های اشغالی گرفته تا عراق باید تا ابد کابوس ابناء خمینی و روزی که با نابودی نظام سلطه، داغ دل امت واحده را التیام می‌بخشیم را ببینند....



کتاب «ماه به روایت آه» نوشته ابولفضل زروبی نصر آبادی؛ روایتی متفاوت از زندگانی قمر بن هاشم ابولفضل العباس (ع) است. در حالی که اکثر اوقات صرفاً حضور ایشان در کربلا توصیف شده است؛ در این کتاب به زندگی خانوادگی، کودکی، خلیقات و شرح حال همسر، مادر و فرزندان ایشان نیز پرداخته شده است. هر کدام از شخصیت های داستان اعم از امام حسین (ع)، زینب (س) و... شخصیت ایشان را روایت می کنند.

بخشی از کتاب:

«کجاست برادرم؟ کجاست یاورم؟ کجاست عباس؟

امروز پیش از همه، اجازه نبرد خواستی. گفتم: عباسم! اذامضیت تفرق عسکری... اگر از دستم بروی، سپاهم از هم می گسلد.

نورچشمم علی اکبر، یادگار برادرم قاسم، تمام یاران، برادران، برادرزادگان و خواهرزادگانمان را پیش تو فرستادم. عزیزترینم! تا تو بودی امید و رغبت و انگیزه حیات هم بود...

آنگاه که همه رفتند با چشمانی اشکبار و لحنی ملتسانه آمدی که: «مولای من! به خدا که جگرم از داغ رفتگان می سوزد و زندگی را بی اینان خوش نمی دارم. آقای غریب و بی کسم، بگذار بچنگم!»

بگذارم بچنگی؟ تو آخرین امید و عزیزترین کس حسینی. تو ماه خاندان بنی هاشمی. تو جگر بند و تکیه گاه منی. اگر گزندی به وجود نازنینت برسد چه؟ اگر زنان و اطفال خیمه گاه خبردار شوند که به تو چشم زخمی رسیده، بند دل و رشته امیدشان پاره می شود...

نه برادرم، نه امیدم، نه... جنگ نه، اما کودکان تشنه اند

اگر میتوانی، تنها قدری آب...

آه، آه... عباسم! آیا در خوابی که

امید بیداریت را داشته باشم. بر من دشوار است که تو را به زمین تفته غرقه به خون بنگرم. الان انکسر ظهیری و قلت حیلتی و شمت بی عدوی.

حال، کرم شکست و رشته تدبیرم گسست و دشمنم زبان به شماتت در بست...»

تهیه و تنظیم:

مرضیه انبر

قندان های همیشه پر

کتاب «قندان های همیشه پر» نوشته ی علیرضا اشرفی

نسب، شامل داستان ها و خاطرات کوتاهی که به همت

دبیرخانه طرح ملی گوهرشاد جمعآوری شده است. این خاطرات

شرح دوران خفقان و استبداد رضاخان است، دیکتاتور ملعونی که به خیال خود

می خواست مردم را از خرافه نجات دهد و تمام تلاش خود را صرف این کرد که شعائر مذهبی از جامعه

زدوده شود. این کتاب مقاومت مردم در برابر ممنوعیت عزاداری را روایت می کند؛ روایتی از اشک های آرام برای عزای حسین (ع).

اگر روزگاری شیعیان برای زیارت امام مظلوم خود باید دست قطع می کردند، در دوران پهلوی اول نیز به جرم روضه خوانی و

سینه زدن ریش مادحین تراشیده می شد و مردم عزادار زیر مشت و لگد می رفتند. اگر آن مقاومت ها نبود چه می شد؟ به

راستی که رمز بقای اسلام ناب محمدی، محرم و صفر است.

و اکنون بخشی از کتاب: «نان شیشان مانده بود، روزگار سختی بود؛ با همه این سختی و بی چیزی شله زرد جزء واجبات شان

بود. قند هم گران بود، یک قندان پر قند می شد. یک تومان یعنی پول دو متر زمین، اما قندان های روضه خوانی همیشه پر

از قند بود...»

مجازیات

زینب رستگاریانه



اگر از اون دسته دانشجویهایی هستید که زیاد گرسنه می شوید ولی خیلی حوصله ی آشپزی ندارید؛ ما پیج «آشپزی آسان» را در شبکه ی مجازی اینستاگرام به شما معرفی می کنیم.

@ashpaziasa



این روزها به هرجا که سر می زنی صحبت از اقتصاد و درآمد و... است. نکته ی مهمی که باید در نظر داشته باشیم این مسئله است: «خیلی مواقع تحلیل های اقتصادی ما تحلیل هایی غیر کارشناسی است.» برای همین ما کانال تلگرامی دکتر یاسر جبرائیلی را به شما معرفی می کنیم. در این کانال شما با مجموعه کاملی از تعاریف و تحلیل های اقتصادی آشنا خواهید شد.

@jebraily



یکی از راههای پیشگیری و حتی بهبودافسردگی که مورد تأیید اکثر روانشناسان قرار گرفته انجام دادن کارهای هنری است. اگر شما هم اهل هنر هستید پیج «خانه ی هنری شادمان» را در شبکه ی مجازی اینستاگرام به شما معرفی می کنیم.

@iranart۹۴



دانشجو بودن جامعه است. شاید این عبارت بیانگر اهمیت هوشیاری و آگاهی یک دانشجو باشد. بخش اعظمی از این آگاهی در حوزه ی مسائل صنفی است. اگر تمایل دارید اطلاعات دقیقی از خبرهای حوزه ی دانشگاه داشته باشید مابه شما کانال تلگرامی خبرگزاری دانشجو را معرفی می کنیم.

@SnnUni



دانشجوی کدبانو

تا رنگش قهوه‌ای کمرنگ شود. سپس آرد را از روی حرارت برداشته و شربت را به آن اضافه میکنیم. در آخر گلاب و مغز هل را به آن اضافه میکنیم. تقریباً ده تا دوازده دقیقه زمان میبرد تا حلوا سخت شود. برای تزئین حلوا میتوانید از پسته، بادام، گردو و... استفاده نمایید.

زعفران و سیستم ایمنی بدن:

هرچند اغلب فکر می‌کنیم ادویه‌ها، فواید خاصی ندارند و صرفاً ابزاری برای مزه دادن به غذا هستند، اما واقعیت این است که ادویه‌ها، حاوی مقادیر زیادی از مواد مغذی خاص مانند ویتامین C می‌باشند. اسید اسکوربیک یا همان ویتامین C، برای سلامت انسان فوق‌العاده ضروری است، چون باعث تحریک سیستم ایمنی بدن برای تولید گلبول‌های سفید می‌شود که خط مقدم دفاعی بدن در برابر بیماری‌ها بوده و همچنین برای تولید کلاژن، ضروری است، کلاژن هم برای تولید سلولی در بدن جهت ترمیم زخم و جراحی، رشد عضله، ترمیم رگ‌های خونی و تولید بافت، لازم است.

زعفران، داروی ضد افسردگی طبیعی:

گفته می‌شود که زعفران، افسردگی خفیف را فرونشاند و وضعیت روحی را در آنهایی که مدام زعفران مصرف می‌کنند، بهبود می‌دهد. ترکیبات بسیار فعال موجود در زعفران، تاثیراتی روی سیستم غدد درون‌ریز داشته و می‌تواند در تشدید رهاسازی هورمون‌هایی که منجر به حفظ سلامتی و شادی می‌شوند، موثر باشد. همین تاثیر مشابه در زنان به‌عنوان عاملی برای افزایش میل جنسی عمل می‌کند. همچنین مطالعات فراوان نشان داده، زعفران، یک داروی ضد افسردگی طبیعی است.

طرز تهیه حلوی زعفرانی

فاطمه صانعیان

سلام کدبانوی الزهرایی، ایام شهادت امام حسین(ع) و هفتاد و دو تن از یاران باوفایش را تسلیت عرض میکنم. به مناسبت همین ایام میخواهم طرز تهیه یک حلوی زعفرانی را آموزش دهم.

مواد لازم:

آرد سفید: دو لیوان

شکر: یک لیوان

آب: یک و نیم لیوان

کره: صد گرم

گلاب: یک چهارم لیوان

زعفران آب کرده: یک چهارم لیوان

مغز هل: در صورت تمایل مقداری

طرز تهیه:

در ابتدا برای تهیه شربت، آب و زعفران آب کرده و شکر را مخلوط کرده، سپس روی حرارت قرار میدهیم تا مواد حل شود. آرد را به مدت ۳۰ الی ۴۰ دقیقه روی حرارت ملایم تفت میدهیم تا بوی خامی آن از بین برود و رنگ آن تغییر کند. اکنون روغن و کره را اضافه میکنیم و همچنان تفت میدهیم